

عرفان مدرن در جهان راززدایی شده

منبع: ماهانه روشنگران، سال اول، شماره اول، تیرماه ۹۳

گرچه نام سروش دباغ با پدرش - عبدالکریم سروش - گره خورده است، اما خود وی نیز در دانشگاه تورنتو هم در مقطع فوق دکترای فلسفه اخلاق به تحقیق می پردازد و هم استاد مدعو به شمار می آید. او همچنین از نویسندگان جریان «روشنفکری دینی» محسوب می شود که مقالاتی را در دفاع از این طیف نگاشته است. از میان آثار او نیز می توان به سکوت و معنا، امر اخلاقی، امر متعالی و عام و خاص در اخلاق اشاره نمود.

آن چه که ما را واداشت تا گفت و گویی با دباغ داشته باشیم، توجه وی به مسأله عرفان و معنویت در روزگار جدید است. او در طول سال های اخیر، در سلسله مقالات خود با عنوان «طرحواره ای از عرفان مدرن» و مقالاتی نظیر «مرگ در ذهن افاقی جاری است»، تلاش کرده است تعریفی از مفهوم «عرفان مدرن» ارائه دهد. تعریفی که به باور او زیرمجموعه «دینداری تجربت اندیش» قرار دارد. گفته شده این نوع از دین ورزی، براساس تجربه شخصی و بر مبنای کشفی شهود آمیز از خداوند شکل می گیرد. در مقابل آن، «دینداری معیشت اندیش» (یا غایت اندیش و مصلحت اندیش) - که در آن نتیجه (دنیوی یا اخروی) عقیده و عمل پیش چشم دیندار بوده و درحقیقت، دینی برای زندگی می باشد (نه عین زندگی و نه برتر از آن) - و «دینداری معرفت اندیش» - که در پی عقلانی و برهانی کردن تعلیمات مذهبی می باشد - قرار دارد. (اخلاق خدایان، عبدالکریم سروش، صص ۱۴۱-۱۵۵) البته تقسیم بندی های دیگری هم از عرفان های جدید ارائه شده که بعضا غیر دینی و کاذب هستند. از سوی دیگر، گفته می شود جهان بینی انسان، از دوره ارسطویی به عصر نیوتنی عبور کرده است و در روش شناسی علمی، به جای تکیه بر نیروهای مافوق بشری، بر عقلانیت تاکید شده و عنوان می گردد که عقل آدمی می تواند به درکی از جهان برسد - چرا که ساختار عالم، همانند محاسبات ریاضی عقلانی است - و دیگر چندان اسطوره ها و راز ها چنگی به دل نمی زنند. در این شرایط، چه شده که عرفان های جدید سربر آورده است؟ اصلا این معنویت ها چه می گویند و چه راهی در پیش دارند؟

با توجه به تغییر روش شناسی علمی در دوران جدید و نهادن قوانین ریاضیات به جای غایات چه شده که عرفان های مدرن پدید آمده اند؟

آن چه که ناظر به روش شناسی علمی در دوران جدید آوردید، درست است. به این معنا که در جهان جدید غایتی برای این عالم متصور نشده و نگاه غایت اندیشانه کم و بیش از میان رخت بر بسته است. امروزه برخلاف تصور پیشینیان از جهان که برای آن، غایتی مشخص در نظر داشتند این گونه نیست و محاسبه گری عقلی ریاضی مدنظر قرار داده گرفته و علم خودرو و بخشی است که غایتی از پیش تعیین شده ندارد.

عرفان مدرن هم مانند دیگر پدیده هایی که در جهان جدید سر بر آورده اند به تحولاتی که در چند صدساله اخیر رخ داده متعلق است. اگر ما فلسفه، فیزیک و ریاضیات مدرن داریم، بالطبع عرفان مدرن هم بر همین سیاق می توان داشت و سخن بر سر این است که در نگاه انسان مدرن و جدید به جهان پیرامون، اگر جهان آدمی تغییر کرده و نگاهی دگرگون به هستی اختیار کرده باشد فی المثل انسانی که خودخواهی دارد و از این منظر به عالم نگاه می کند و به سامان بخشیدن سلوک معنوی خود برآید ماحصل این کندوکاو نظری و عقلانی او را می توان «عرفان مدرن» دانست. کسی که دغدغه های معنوی پررنگی دارد اما خود را در جهان پیشامدرن نمی یابد بلکه به تعبیر ماکس وبر در جهان «راززدایی شده» کنونی می داند، ولی در عین حال سودای سامان بخشیدن سلوک معنوی خود

را دارد و از این منظر به جهان پیرامون و اعتقادات خود یا دیگران نظر می کند. به تعبیری دیگر، عرفان مدرن، با سالک مدرنی همراه است که در پی سامان بخشیدن سلوک معنوی در جهان راززدایی شده کنونی است.

می توان مساله را از زاویه دیگری هم دید. کسانی بر این باور بوده اند که با نپاشیدن نگاه غیرغایت اندیشانه و راززدایی شدن جهان، سخن گفتن و سراغ گرفتن از معنویت، امر معنوی و ساحت قدسی، چندان درست به نظر نمی رسد. این یک نظری است و فی المثل افراد معتقدان به آن لادریگری شده و تصور می کنند که در این عالم خبری نیست. اما اگر کسی همچنان و برخلاف سنت گرایان که معتقدند انسان به کج راه رفته، گشوده به جهان است و در فراورده های معرفتی و تحولاتی که در این چند صدسال در جهان رخ داده به دیده عنایت بنگرد، به دنبال برقراری سازگاری میان آموخته های خود و یافتن راهی به رهایی و سامان بخشیدن به امور معنوی در جهان راززدایی شده برخواهد آمد. اگر کسی در چنین اندیشه هایی باشد هر چند نگاهش به جهان گشوده باشد، عرفان را سراغ گرفته و این گونه است که عرفان یا تصوف مدرن برای ما پدید می آید.

من در سلسله مقالات «طرحواره ای از عرفان مدرن» که نوشته ام و تاکنون شش شماره از آن منتشر شده با چنین مسائلی دست و پنجه نرم کرده ام و ان شاء الله دو مقاله دیگر این سلسله یادداشت ها هم منتشر خواهد شد تا سویه مختلف طرح برای «عرفان مدرن» را صورت بندی و تعریف کنم. البته این یک نوع تقسیم بندی بوده و کاملاً متصور است که کسان دیگری هم امر معنوی در جهان معاصر را با عنوان «عرفان مدرن» پیگیری کرده و از منظر دیگری به موضوع بنگرند.

یکی از موضوعاتی که در مورد معنویت های نوین مطرح کرده اند آن است که این جریانات عنایتی به مذهب ندارند و از این جهت قابل مذمت هستند. از سوی دیگر شما عرفان های مدرن را در قالب «دینداری تجربت اندیش» تعریف کرده اید. نسبت این معنویت ها با دین چیست؟

ممکن است افراد دیگری ناظر به صورت بندی های متفاوتی موضوع را مطرح کرده باشند. فی المثل بحث «عقلانیت و معنویت» یا معنویت فرا دینی که نسبتی با دین ندارد. اما من از تفکیک عبدالکریم سروش با عنوان «دینداری تجربت اندیش» استفاده کرده و «عرفان مدرن» را ذیل آن تعریف کرده ام. «دینداری تجربت اندیش»، وصالی، فردی و وجودی بوده است. در سنت عرفانی ما نیز ظرفیت هایی در این باب دارد که بر پایه آن ها می توان نوعی انسان شناسی، اخلاق شناسی و وجود شناختی را بیرون کشید و آن را بسط و نشر داد. به این معنا، عرفان مدرنی که من از آن یاد می کنم بی عنایت با سنت دینی ما نیست. به تعبیر دیگر، سنت ما مولفه هایی چون فقه، فلسفه، کلام و ... دارد که یکی از آن مولفه ها، عبارت است از انسان و عرفان، که متناسب با «دینداری تجربت اندیش» است. هر چند این دسته از دینداران، کم تر از دینداران «معرفت اندیش» و خصوصاً «معیشت اندیش» که قاطبه دینداران را تشکیل می دهند، می باشد. اما به هر حال این افراد با سنت ستبر عرفانی ما و قهرمانانی چون بایزید بسطامی و عطار نیشابوری نسبت دارند. اگر این بخش از سنت دینی ما را که به عرفان مرتبط است، بازخوانی انتقادی بکنیم و پاره ای از بصیرت ها و فضایل اخلاقی ژرف که در این بخش از سنتمان به ودیعه گذارده شده، پی بگیریم آن وقت می توان عرفان مدرن را صورت بندی کرد.

وضعیت کنونی معنویت های جدید در جهان و به ویژه کشور ما چگونه است؟

این یک پرسش تجربی بوده و نیاز به نظر سنجی میدانی دارد. در نتیجه، من در این باره و در مورد جهان نمی توانم چندان قضاوتی کنم. آن چه که هم در این مورد در کشورمان می فهمم مبتنی بر تجربه های شخصی و درک و تلقی ام بوده است. در دهه های اخیر و به خصوص دهه اخیر توجه به عرفان و امور معنوی و معنا بخشیدن به زندگی رونق گرفته است. من به تفاریق شنیده ام که جلسات مثنوی خوانی و عرفانی به ویژه در شهرهای بزرگ رونق زیادی دارد و این امر نشان می دهد اگر انسان از سلوکی دل زده شود برای آن

جایگزینی پیدا می کند. آن گونه که شنیده ام و خود نیز در کتاب در سپهر سپهری کوشیده ام، به خصوص در سال های اخیر سعی شده خوانشی معنوی از سپهری و دیگر انسان های معنوی ارائه شود. به همین جهت فکر می کنم عرفان سنتی و جدید مورد باقبال مواجه شده اما عدد و رقمی در این زمینه ندارم و استنباط شخصی خود را بیان کردم.

نظر تان در مورد انتقاداتی که به عرفان های جدید وارد شده چیست؟

سوال کلی است و باید بینیم هر کدام از انتقادات در چه زمینه ای بوده است. آن چه که مدنظرم می باشد، معنویت است که از سنت بریده نشده و وارث میراثی گرانقدر است هر چند باید «دینداری تجربت اندیش» و «سنت عرفانی» را بازخوانی و نقد نمود و از مفاهیم جدید بهره جست. مثلاً در «طرحواره ای از عرفان مدرن» کوشیده ام مفهوم «فنا فی الله» را در این باره بررسی کنم. بنابراین، با معنویت منصرف از سنت بر سر مهر نیستم و به نظرم این نوع معنویت به جایی نمی رسد. آدمی نباید شناسنامه و هویت خود را فراموش کند و انسان باید در دل سنت خویش، عرفان جدید را سامان دهد.

یکی دیگر از انتقاداتی که ممکن است به سنت دینی ما گرفته شود، جدی نگرفتن دنیاست. در مقالات خود کوشیده ام به این هم پاسخ دهم. به نظرم باید معنویت و دنیا هر دو پیش روی چشم ما قرار گیرد. سالک مدرن درباره مرگ بسیار تأمل کرده؛ در عین حال دنیا را نه بسان عرفای مرگ اندیشانی نظیر مولانا زندانی می داند که باید آن را حفره کرد و از آن رهید، نه مانند صادق هدایت بر آن است تا به اختیار خود، زندگی را ترک کند. بلکه تاجایی که جان و رمق در بدن دارد، به زندگی آری می گوید و به ادامه دادن ادامه می دهد. در واقع سالک مدرن، قدر دنیا را برای تأمل در باب مرگ می داند و چاشنی زندگی دنیا را خوب فهمیده است. به عبارت دیگر او مرگ آگاه نبوده و از دنیا زده نمی باشد.